

مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین

ارنست مندل

آیا مفاهیم تشکیلاتی لنینی راه را برای زیاده روی های انقلاب اکتر و استبداد استالینی هموار نکرد؟

یکی از نظریه هائی که منتقدان بلشویزم همواره علیه آن مطرح می کنند این است که اقدامات افراطی ای که از سال ۱۹۱۸ به بعد در شوروی انجام گرفت - برای غونه، انحلال مجلس مؤسسان، ارباب، تعدید کمونیزم جنگی و ... - درتحلیل نهائی همگی زائیده بینش سازماندهی لنینیستی بودند. لب کلام انتقادات این افراد علیه لنین این است که نزد لنین:

« تحقق انقلاب کار یک حزب انقلابی است و نه کار توده

ها، که این حزب باید متشکل باشد از یک هسته بسیار متمرکز از انقلابیون کاملاً حرفه ای. از همین رو چنین تشکیلاتی خارج از کنترل و نظارت طبقه کارگر خواهد بود، چرا که این طبقه قادر نیست خود را به سطح عمل سیاست انقلابی ارتقاء دهد، کسب آگاهی سیاسی انقلابی که جای خود دارد» (۱).

بسیاری از نویسندگان از جمله لویی فیشر از این هم فراتر رفته اند و مدعی اند که مفاهیم تشکیلاتی در نزد لنین، خصوصاً مقولاتی که در جزوه چه باید کرد؟ بدان ها می پردازد از خصایص روانی شخص وی سرچشمه می گیرند؛ نفرت کورس علیه تزاریزم و طبقات دارا؛ عطش سیری ناپذیرش برای گرفتن انتقام قتل

برادرش توسط استبداد؛ اعتقاد راسخ به نقش حیاتی خشونت و وحشت و سرانجام « نابودی دشمن » در طی انقلاب.

تمامی این ادعاها و اظهارات، صرفنظر از سابه روشن هایشان، در بهترین حالات فقط برداشت های يك جانبه ای هستند از واقعیت های تاریخی، از نوشته های لنین و از اقداماتی که چه خود وی رهبریشان را در دست داشت و چه از نوشته های او ملهم می شدند.

لنین و قدرت

قبل از هرچیز باید به این نکته اشاره کنیم که اکثر کسانی که در باره لنین نوشته اند او را شخصی خشک و بی عاطفه معرفی کرده اند که تنها يك اندیشه بیشتر در سر نداشت، و آن هم کسب قدرت مطلقه برای خویش بود. اما شناختی که ما از شخصیت وی داریم کاملاً خلاف آن است. قضاوت ما در این مورد بر مبنای نوشته کسانی است که از نزدیک با لنین در تماس بوده و در این رابطه قلم زده اند. نیکلای والتینف که در زمره این افراد است و نظریات لنین را شدیداً زیر ضربات نقد می گیرد در همین رابطه می نویسد:

« کسانی که لنین را فردی خشک و بی احساسی می پندارند که مشغولیتی جز نوشتن قطعنامه های سیاسی ندارد، و نسبت به زیبایی های طبیعت کاملاً بی تفاوت است کاملاً در اشتباه به سر می برند. آری این خطای بزرگی است که بسیاری شاید تقریباً همه مرتکب آن می شوند. درست برخلاف تصور همگان وی مزارع ، مرغزارها، رودخانه ها، صخره ها، دریا و خلاصه همه طبیعت را می پرستید » (۲).

واکنش لنین در برابر پیشنهاد کمیته مرکزی حزب در رابطه با شروع انتشار مجموعه آثارش به بهترین وجهی مؤید آن است که این تا چه حد نسبت به خود

بی اهمیت بوده است.

«برای چه؟ این همه کاری است بیهوده. سی سال پیش درباره هر موضوعی قلم زدیم. همه آن مطالب امروزه دیگر ارزش آن را ندارد که تجدید چاپ شوند» (۳).

بازگفت زیربه بهترین وجهی خلوص نیت و صداقت لنین را در مورد نپذیرفتن امتیازی مادی نشان می دهد:

« لنین هدایا، مواد غذایی و سوختی ای را که روستائیان به عنوان سپاسگذاری برایش به کرملین می آوردند به هیچ وجه نمی پذیرفت و به دیگران می داد. حقوق کمیسر های دولتی معادل نو سوم حقوق يك کارگر فنی تعیین شده بود.

در دوران کمونیزم جنگی سالن های تئاتر مسکو کماکان به فعالیت های خود ادامه می دادند و جنبش هنری آوانگارد متوقف نشده بود. به همین خاطر تقاضا برای سالن های تئاتر بسیار زیاد بود. شبی لنین و بالانوا دبیر بین الملل کمونیست، که دست کم در این مورد با هم هم عقیده بودند که در مقایسه با دیگران از کمترین ارجحیتی برخوردار نباشند، برای مشاهده غایبنامه « سه خواهر » اثر چخوف و به کارگردانی استانیسلافسکی به یکی از تئاتر های مسکو می روند. اما، آنان به واسطه تمام شدن بلیط موفق به تماشای آن نمی شوند و دست از پا نرازتر به خانه باز می گردند» (۴).

آبشخور این افسانه بی پایه که لنین را در جریان « مبارزه برای کسب قدرت» فردی دورو و فاقد کمترین اصول اخلاقی معرفی می کند، این اتهام سراسر کذب است که گویا وی در سال ۱۹۱۷ برای تأمین مخارج تبلیغاتی حزب بلشویک از « منابع مالی دولت آلمان » کمک گرفت. این اتهام ناروا از همان فردای روزهای انقلاب ژوئیه

۱۹۱۷ همواره علیه بلشویک ها به کار گرفته شده است.

رونالد. و. کلارک کتابی در باره زندگی لنین نوشته است که در میان سایر کتبی که در این زمینه نوشته شده اند یکی از معتبرترین ها به شمار می آید. در رابطه با مسأله کمک مالی دولت آلمان به بلشویک ها وی با شك و تردید سخن می گوید. وی نقل می کند که از کارمند وزارت امور خارجه آلمان شنیده است که دولت متبوعه اش معادل ۵۰ میلیون مارک طلا برای حزب بلشویک « سرمایه گذاری » کرده بود. اما از آنجائی که قادر به اثبات این امر نیست فقط به ذکر ضرب المثل « تا نباشد چیزکی، مردم غی گویند چیزها » قناعت می ورزد(۵).

اما، همین آقای کلارک کمی پائین تر می نویسد که پراودا ارگان تبلیغاتی حزب بلشویک همواره در تنگنای شدید مالی قرار داشت. بدین ترتیب بی آنکه خود متوجه شده باشد بی اساس بودن بهتان فوق را به بهترین وجهی ثابت می کند. آن هم صرفاً در جمله ای که با سرعت از آن می گذرد.

پراودا هر بود از فراخوان برای جمع آوری کمک مالی، آن هم برای مبالغی در حدود چند هزار روبل(۶). باید از خود پرسید که این چه جنبشی بود که علیرغم دریافت صدها میلیون مارک تداوم فعالیت هایش همواره درگروی چند هزار روبل بود!

برایان مواتاهان همین شایعه و افترا را دوباره تکرار می کند. وی حتی ضرورت آن را غی بیند که در باره اعتبار شاهدان این ماجرا کمترین تحقیقی انجام دهد(۷). نامبرده با تصویری که از لنین در فاصله ماه های فوریه تا سپتامبر ۱۹۱۷ ارائه می دهد اگر نخواستنه باشد که وقایع را تحریف کند به یقین سوء نیتش را به منصفه ظهور گذارده است. برای گونه وی مدعی است که در قطار ویژه ای که گریم و پلاتن، دو تن از سوسیال دموکرات های سوئیس برای بازگشت مهاجرین روسی به روسیه ترتیب داده بودند، لنین اجازه نداد که غیر از بلشویک ها فرد دیگری سوار

شود. نکته ای که دروغ محض است (۸).

واقعیت ماجرا این بود که از آنجائی که مقامات فرانسوی و انگلیسی اجازه بازگشت مهاجرین روسی از طریق دریا به کشورشان را نمی دادند، براساس توافقی که با دولت آلمان شد قرار شد که قطاری آنان را از طریق خاک آلمان به روسیه منتقل کند. این قطار ۳۶ مهاجر روسی را با خود حمل می کرد که ترکیب آن ها عبارت بود از ۱۹ بلشویک، ۶ عضو بوند، ۳ عضو ناشه اسلووی هوادار تروتسکی و ۴ مسافر دیگر که از اعضای گروه های دیگر روسی بودند. افزون آن که در توافق نامه به صراحت آمده بود که هیچ گونه تمایزی بین مهاجرین « جنگ طلب » و « شکست طلب » نباید وجود داشته باشد و کلیه مهاجران روسی صرفنظر از عقاید سیاسی اشان حق سوار شدن به قطار را داشتند. بواقع تعدادی از اعضای بوند «جنگ طلب» بودند (۹).

در واقعیت ، این سفر و کلیه شروطی که بر آن تحمیل شد در اعلامیه ای از سوی پاره ای از مبارزین سوسیالیست سر شناس مورد تأیید قرار گرفته بود. در میان آنان می توان از استروم دبیر کل حزب سوسیالیست سوئد، لیند هاگن شهردار سوسیالیست استکهلم و ویز پلاتن رهبر حزب سوسیالیست سوئد نام برد.

در توصیفی که موانهان از این سفر ارائه می دهد خواننده چنان برداشت می کند که از دید افکار عمومی چه در داخل روسیه و چه در خارج آن توگویی این سفر مانوری بود به نفع آلمان (۱۰). اگر چنین برداشتی حقیقت می داشت آنگاه چطور می توان استقبال بسیار گرم نیکلای چخیدزه رهبر شوراهای که از منشویک ها بود را به هنگام ورود لنین به روسیه توضیح داد؟ تهبیجات رادک علیه جنگ طلبی آلمان را چطور می توان توضیح داد! موانهان به هنگام شرح بازگشت تروتسکی به روسیه می گوید:

« انگلیسی ها از این جهت تروتسکی را آزاد کردند [از زندان اربوگاه اسیران جنگی امهرست در کانادا] تا از سنگینی بار مشکلات فرمانده اربوگاه بکاهند. تروتسکی ملوانان آلمانی زندانی را چنان تحت تأثیر عقاید خود قرار داده بود که افسران آلمانی از فرمانده اربوگاه خواستند که جلوی دهان او را بگیرند. « اربوگاه تبدیل شده بود به جلسات سیاسی بی وقفه ». فرمانده انگلیسی اربوگاه هم با خوشحالی زایدالوصفی از این پیشنهاد استقبال کرد و حق صحبت کردن را از تروتسکی گرفت(۱۱)»

این نحوه رفتار تروتسکی را چگونه می توان توجیه کرد؟ در اینجا باید از نویسنده مزبور پرسید که چه کسی در جهت منافع جنگ افروزی آلمان گام بر می داشت؟

چه باید کرد؟ و سال های ۷ - ۱۹۰۵

مفاهیم تشکیلات حزب لنینی را نمی توان صرفاً با استناد به جزوه چه باید کرد؟ مورد بررسی و قضاوت قرار داد. آن هم به این دلیل ساده که کتاب مزبور در سال ۱۹۰۲ به نگارش در آمد. تزاها و مقولاتی که لنین در این نوشته به دفاع از آن ها می پردازد را نمی توان از محتوا و جایگاه دقیق تاریخی اشان جدا کرد. یعنی این واقعیت که در آن سال ها حزب بلشویک سازمانی کوچک غیر قانونی و طبعاً زیرزمینی بود. افزون آن که بعد ها لنین خود به زیاده روی های آن اذعان دارد.

لنین هیچگاه مطرح نکرد که نظریات ارائه شده در چه باید کرد؟ نظریاتی عام می باشند، یعنی این که در هر زمان و مکان و مستقل از شرایط مشخصی که مبارزه طبقاتی در آن جریان دارد، این نظریات معتبرند.

مفاهیم تشکیلاتی منشویک ها که بدیلی بودند در برابر مفاهیم بلشویک ها،

محدودیت های کار در شرایط غیر قانونی را دست کم می گرفتند، مخاطراتی که بر سر راه تمرکز کار سیاسی لازم اما دشوار وجود داشت را نمی دیدند، به تمرکز مبارزات پراکنده اهمیت لازم را نمی دادند و مهمتر از همه به مسأله استقلال سیاسی و غایت هژمونیک طبقه کارگر در روند انقلاب که نکته ای کلیدی بود کم بها می دادند. در اجلاس کنگره دوم حزب سوسیال دموکراسی روسیه که در سال ۱۹۰۳ برگزار شد، بنقد و نه چندان آشکار نطفه های اختلافات سیاسی اساسی آتی بین دو جناح بلشویک و منشویک بر سر مسأله نقش بورژوازی روس در انقلاب شکل گرفت و خود را نشان دادند [این انشعاب رسماً در سال ۱۹۱۷ شکل گرفت] (۱۲).

حتی در همین جزوه چه باید کرد؟ سال ۱۹۰۲ بخش هائی وجود دارد که با لوکزامبورگیست ها و تروتسکیست ها هم کلام می شود.

« سازمان انقلابیون حرفه ای تنها در رابطه با طبقه کارگر واقعاً انقلابی که در مبارزات خود انگیخته برگیر باشد مفهوم پیدا می کند » (۱۳).

همگی اذعان داریم که اصل دموکراسی فراگیر احتمالاً متضمن نو پیش شرط است: شرط نخست تعمیم یافتگی همه جانبه آن؛ و شرط دوم انتخابی بودن کلیه مسئولیت ها و مناصب ... از همین رو ما حزب سوسیالیست آلمان را یک تشکیلات دموکراتیک ارزیابی می کنیم، چرا که همه چیز آن علنی است منجمله کنگره هایش » (۱۴).

بازگفت فوق به اندازه کافی گویا است تا بر نظریه اینگرفلوم خط بطلان بکشد (۱۵). به زعم این نویسنده مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین و افراد دیگری نظیر اکسلرود در برداشت کلی ترشان از پیامد های فقدان « جامعه مدنی » در روسیه ریشه دارد. این نویسنده معتقد است به خاطر فقدان « جامعه مدنی » بود که لنین و کسانی که با وی در مفاهیم تشکیلاتی هم نظر بودند، درست بوارونه تروتسکی و

لوکزامبورگ، طبقه کارگر روسیه را قادر به کسب آگاهی طبقاتی نمی دیدند و از دید آنان حزب بر طبقه و مبارزه طبقاتی ارجحیت داشت، به زبان ساده تر حزب باید طبقه کارگر را بازسازی می کرد. مجموعه نوشته های لنین در این مورد، حتی تا قبل از ۱۹۰۵، بی پایه بودن این نظریه را به سادگی ثابت می کنند.

به دنبال تجربه مهم انقلاب ۱۹۰۵، لنین بار دیگر بادی دیدی تقریباً انتقادی از خود دوباره به مسأله فوق می پردازد و به استعاره می گوید: «میله بیش از حد به یک سو خم شده است» (بی آن که طرف متخاصم آن را به جهت دیگر خم کرده باشند)، برای برقراری مجدد تعادل باید آن را به سمت دیگر خم کرد.

«بر فاصله سال های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷، سوسیال دموکراسی

برغم انشعاب در آن در رابطه با اوضاع داخلی خود بیشترین اطلاعات ممکنه را در اختیار همگان قرار می داد (گزارشات سومین کنگره مشترک گزارشات کنگره سوم بلشویک ها، گزارشات چهارمین کنگره مشترک در استکهلم). با وجود انشعاب معهدا سوسیال دموکراسی روسیه پیش از سایر احزاب به این نکته پی برده بود که باید از دوران آزادی گنرای موجود آن سال ها در جهت یک تشکیلات قانونی و با عملکرد دموکراتیک حداکثر بهره را بگیرد. آن فرصت کوتاه را غنیمت شمرد تا آرمان ایجاد یک سازمانی دموکراتیک متکی به اصل انتخابی بودن تمامی مسئولیت ها و وظایف و برگزاری کنگره ها مشکل از نمایندگان منتخب قطعی را تحقق بخشد...

بدیهی است که عامل اصلی موفقیتش [نقش و نفوذ بلشویک ها

در انقلاب ۱۹۰۵] همانا امتیاز طبقه کارگر نسبت به سایر طبقات است. طبقه ای که بهترین عناصرش به سوسیال دموکراسی تعلق دارد و امتیازش نسبت به سایر طبقات همانا توان و قابلیت عظیمش در خود سازماندهی است، آن هم به دلایل آشکار اقتصادی. بدون چنین امری سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی بیش از یک بازیچه، یک ماجراجویی، و یا طبل

توخالی نخواهد بود» (۱۶).

لنین بار دیگر همین مطلب را با زبانی روشن تر تأکید می کند:

«وقتی که برای رفیق رادین این سؤال طرح می شود که بین شوراها و حزب کدامیک را باید برگزید، بر واقع وی مرتکب اشتباه بزرگی می شود. من معتقدم که بر پاسخ به این سؤال بدون کمترین چون و چرائی باید گفته شود هم شوراهای نمایندگان کارگران و هم حزب به نظرم می رسد که شوراهای نمایندگان کارگران، به مقابله يك تشکیلات صنعتی، باید تلاش ورزد تا کلیه نمایندگان کارگران، کارمندان، خدمتکاران، مزدبگیران روستائی و غیره را در برگیرد. کلیه کسانی که مایلند و توانائی آن را دارند که برای بهبود وضع زندگی توده های زحمتکش مبارزه کنند، کلیه کسانی که از يك حد اقل صداقت سیاسی ای برخوردارند، البته به غیر از دسته های ضدسیاه (۱۷).

[در کنگره وحدت سال ۱۹۰۶] بر سر اصل سائترالیزم دموکراتیک، بر سر تضمین حقوق اقلیت ها و مخالفین خط رهبری اما وفادار به حزب، بر سر استقلال همه تشکیلات حزبی، بر سر اصل انتخابی بودن، قابل عزل بودن و پاسخگو بودن کلیه کارهای حزبی همگی توافق داشتیم (۱۸).

اصل سائترالیزم دموکراتیک و استقلال سازمان های محلی دقیقاً به معنای آزادی کامل و همه جانبه انتقاد است، البته تا جایی که این انتقاد بر سر راه اتحاد در يك عمل مشخص مانعی ایجاد نکند (۱۹).

کمیته مرکزی به هیچ وجه حق آن را ندارد که سایر تشکیلات حزبی را ملزم سازد که قطعنامه هایش را بپذیرند. کلیه اعضا حزب موظفند که مسایل مورد بحث را با استقلال کامل و با دیدی انتقادی مورد

مطالعه قرار داده و حمایت خود را از آن هائی اعلام دارند که به نظرشان بر چارچوب قطعنامه های کنگره پاسخ منصفانه تری برای مشکلات ارائه می دهند... امروز کلیه تشکیلات حزبی بر شالوده های دموکراتیک استوارند. این بدان معنی است که کلیه اعضاء کمیته ها، کلیه مسئولین... توسط کلیه اعضای حزب انتخاب می شوند. که کلیه اعضای حزب تعیین می کنند که چه تاکتیکی باید اتخاذ شود» (۲۰).

امر مسلمی است که نویسنده ای چون لویی فیشر منابع مطالعاتی خود را به خوبی می شناسد. معذا، وی آگاهانه این بخش از نوشته های لنین را به راحتی نادیده می گیرد، البته، در اتخاذ چنین شیوه هائی وی تنها نیست (۲۱). این امر گواه بارزی است بر عدم صداقت روشن فکرانه نویسنده مزبور که از عادات دیرینه وی است. فیشر در فاصله سال های ۱۹۳۶ - ۱۹۲۳ به عنوان یک خبرنگار خارجی در شوروی اقامت داشت و عمدتاً برای نشریه امریکائی Nation گزارش می فرستاد. در جریان محاکمات مسکو وی به توجیه محاکمات و جنایات استالین پرداخت و گزارشاتش به خارج از روسیه حربه بسیار مفیدی بودند در دست استالین و به طور کلی استالینیزم در سطح جهانی (۲۲). وی در کتاب زندگی نامه لنین که سی سال بعد از این رویداد ها به رشته تحریر در می آورد، می نویسد:

« کینه و نفرت استالین علیه تروتسکی شوروی را به حمام خون تبدیل کرد. محاکمات مسکو بر اولین سال های دهه ۱۹۳۰ به بهای نابودی تمامی رهبران آن کشور تمام شد... در سال ۱۹۳۷ نوبت فرماندهان ارتش، مدیران صنایع، نویسندگان، برنامه ریزان، مدیران ادارات و ... رسید، آن هم بر ابعاد حیرت آوری. هیچ گاه دیگر نخواهیم توانست ابعاد فجایع و ضرباتی که آن سیاست های جنون آمیز بر روسیه شوروی وارد آوردند را به طور کامل مورد ارزیابی قرار دهیم» (۲۳).

کسی که در سال های ۳۸ - ۱۹۳۶ در حمایت از همان « سیاست های جنون آمیز » در مقام باسخگوی جهانی استالین قرار می گیرد امروزه لزوم آن را نمی بیند که حتی در يك جمله کوتاه هم که شده اظهار ندامت کند، بوزش بطلبد و یا از خود انتقاد کند. وی ترجیح می دهد که خود را در آن سوی دیگر مرز طبقاتی قرار دهد.

دیروز استالین محبوب و بی غیب ادامه دهنده لنین محبوب و بی عیب بود. امروز استالین خودکامه محصول طبیعی تکامل خشونت و عطش سیری ناپذیر لنین برای کسب قدرت می شود. چه تقارن و شناخت باور نکردنی در این دو موضع به ظاهر متفاوت مشاهده می شود، آری در هر دو این مواضع، در تحلیل نهائی، استالین زائیده لنین است و در مسیر او قدم بر می دارد، دیروز به منظور نیکی و خیر، امروز برای زشتی و شر!

حزب غیر يك پارچه

در رابطه با مقوله حزب يك پارچه با تحریف تاریخی بسیار کلی تری مواجه ایم. بسیاری از کسانی که در باره تاریخ اتحاد شوروی در فاصله ۲۳ - ۱۹۱۸ رقم زده اند در این نکته اشتراك نظر دارند که حزب بلشویك يك حزب کاملاً يك پارچه ای بود (۲۴). این افراد دلیل آن را در تمرکز و سانترالیزم بیش از حد آن می بینند، امری که به هیچ وجه با واقعیت نمی خواند و افسانه کاذبی بیش نیست.

واقعیت امر این است که از نظر باز بودن، دموکراسی، وجود نظرات متفاوت و آزادی بیان، چه در داخل حزب و چه در خارج از آن، هیچ حزبی به پای حزب بلشویك نمی رسید. احزاب سوسیال دموکرات آلمان و اطریش، حتی در بهترین شرایط خود هیچ گاه در این موارد قابل مقایسه با حزب بلشویك نبودند. برای اثبات

این ادعا فقط به ذکر چند نکته بسنده می‌کنم:

– در روزهایی که قیام تدارک دیده می‌شد کامنف و زینوویف، دو تن از اعضای اصلی کمیته مرکزی، علناً در خارج از حزب موضعی خلاف اکثریت گرفته و آن را در نشریه ای به سردبیری ماکسیم گورکی منتشر ساختند.

– در فردای دومین کنگره شوراها بحث بر سر مسأله حکومت ائتلافی با کلیه احزاب کارگری در می‌گیرد. شش تن از اعضای کمیته مرکزی و تعدادی از کمیسر های حکومتی علناً موضعی خلاف اکثریت اتخاذ می‌کنند. آن ها برای اینکه بر وزنه مخالفان بیافزایند دستجمعی از مقامات حکومتی خود استعفاء می‌دهند (۲۵).

– در ژانویه ۱۹۱۸ در جلسه کمیته اجرائی شوراهای سراسر روسیه، ریازائف و لوزوفسکی دو تن از رهبران حزب بلشویک علیه انحلال مجلس مؤسسان رأی می‌دهند.

– در زمان امضای قرارداد صلح برست لیتوفسک، « کمونیست های چپ » به رهبری بوخارین، در دفاع از مواضع شان که در اقلیت قرار داشتند به انتشار يك نشریه مستقل اقدام می‌کنند.

– گرایش موسوم به « سانترالیزم دموکراتیک » به رهبری اسپنسکی که یکی از « کمونیست های چپ » بود از ماه مارس ۱۹۱۸ به بعد نشریه « کمونیست » مقالاتی در دفاع از طرح « مدیریت کارگری صنایع » می‌نویسد، طرحی که اکثریت کمیته مرکزی کاملاً با آن مخالف بود (۱۶).

– در سال ۱۹۲۰ اپوزیسیون کارگری به رهبری شلیانکف، مهازینکف و کولنتای علناً در خارج از حزب به دفاع از نظریات خود می‌پردازند.

– در سال ۱۹۲۱ واردین رهبر چکا بار دیگر قانونی شدن کلیه احزاب و گروه های مخالف که حکومت و نظام شورائی را قبول دارند پیشنهاد می‌دهد، پیشنهادی علیه مواضع لنین. در این پیشنهاد آمده بود که احزاب فوق مجاز خواهند

بود که در انتخابات شوراهای نامزدهای انتخاباتی خود را ارائه دهند، و از امکانات انتشاراتی متناسب با ابعادشان بهره مند شوند(۲۷).

روایتی که توسط ایلین ژونفسکی، معاون کمیسار خلق در امور دفاعی نقل شده است، گوشه‌هایی از این جو آزادی را به خوبی نشان می‌دهد. وی می‌گوید که در اواخر مارس ۱۹۱۸ اولین کنفرانس سربازان و ملوانان ارتش سرخ برگزار می‌شود. در جلسه افتتاحیه کنفرانس پیشنهادی برای انتخاب یک هیأت رئیسه افتخاری متشکل از لنین، تروتسکی، زینویف داده می‌شود. فقط آنارشیست‌ها با آن مخالفت می‌کنند. پیشنهاد با اکثریت بسیار ناچیزی به تصویب می‌رسد. علت پائین بودن تعداد آرای موافق همانا رأی مخالفت دادن تعداد قابل ملاحظه‌ای از بلشویک‌ها بود.

بلوک متشکلی از آنارشیست‌ها و بلشویک‌های چپ در برابر مخالفت‌های هیأت‌نایب‌دگی بلشویک‌ها و ایلین ژونفسکی، نایب‌دیده حکومت، موفق می‌شوند حرف خود را به پیش برند و پیشنهادشان مبنی بر برخوردار شدن کنفرانس از قدرت قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری را به تصویب برسانند. همان بلوک سیاسی افزایش حقوق قابل ملاحظه‌ای برای سربازان و ملوانان را به تصویب رسانیدند، امری که حکومت پیش‌تر از این عدم توانایی در تحقق آن را اعلام کرده بود(۲۸).

شاید بتوان ایراد گرفت که لنین در مواجهه با چنین نقض انضباط‌هایی با خشونت و سرسختی به مخالفت می‌پرداخت. آری این درست است اما خشونتش هیچ‌گاه از حیطه کلام فراتر نمی‌رفت و به هیچ وجه به اقدامات سرکوبگرانه و به تنبیهات اداری منتهی نمی‌شد.

آری حقیقت دارد. اما این نکته در مقابل مسایل اساسی قابل اغماض است و مسأله اساسی نیست.

کلیه این روایات نشان می‌دهند که حزب بلشویک که زائیده مفاهیم

تشکیلاتی لنین بود نه تنها يك تشکیلات یکپارچه نبود، که بخش قابل ملاحظه ای از رهبران و کادرهايش، چه کارگر و چه روشن فکر، استقلال اندیشه را به خوبی حفظ کرده بودند، که با روحیه ای شدیداً انتقادی نسبت به مسایل برخورد می کردند، که فعالیت های روزمره حزب هم به خوبی محسنات این استقلال نقادانه فکری را منعکس می کردند، و نه تمرکز یا یکپارچگی را!

به علاوه باید اشاره کرد که تلقینات لنین هم در اصل چندان با آنچه در موارد فوق به آن ها اشاره رفت متفاوت نبودند. زمانی که در دهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۱ تشکیل جناح ها ممنوع اعلام می شود، لنین با پیشنهاد ممنوعیت حق داشتن گرایش به مخالفت می پردازد. وی به روشنی بیان می کند هر زمان که بر سرمسائل مهم و حائز اهمیت اختلاف نظر در حزب وجود داشته باشد توسل به انتخابات برای تعیین خط مشی و رهبری بر مبنای مواضع گرایشات مختلف امر اجتناب ناپذیری است.

لنین خود بارها زمانی که در اقلیت قرار گرفت از این هم فراتر می رفت و برای دفاع از مواضع اش در خارج از حزب به تشکیل گرایش دست می زد. تنها با قلب و تحریف تاریخ روسیه شوراهای در دوران حیات لنین است که می توان این واقعیت ها را کتمان کرد.

تنش درونی لنین

بدین ترتیب دیدیم که از نظر مارسل لیبن، پل لویلان و خصوصاً استفان کوهن که پیش تر از این به نوشته اش اشاره شد، و به طور کلی بسیاری از کسانی که در باره لنین نوشته اند، وجود رگه هایی از پدر سالاری، خود کامگی و جانشین گرائی چه در گفتار و نوشته ها و چه در کردار لنین امر مسلم و بی چون و چرائی است. به واقع از نظر اینان کل نظریه و عمل سازماندهی و تشکیلاتی لنین همچون

آونگی است که همواره در حال نوسان بود(۲۹).

شاید بتوان این نوسانات در گفتار لنین را چنین توضیح داد که در دوره انقلابی که با اوج گیری و شکوفائی جنبش توده ای همراه است تأکید بر دموکراسی و روش های آزادی خواهانه دست بالا را دارند، در حالی که در مرحله افول انقلاب و فروکش فعالیت توده ها مسأله تمرکز حزبی و جایگزین شدن حزب به جای طبقه وجوه غالب می شوند.

امروزه دیگر توضیح این دوگانگی با استناد به ماکیاویلیزم نه تنها باب طبع روز نیست، بلکه از انصاف هم به دور است. چرا که اثبات چنین توضیحاتی که بر فرضیات روان شناسانه استوارند چندان آسان نخواهند بود(۳۰).

چرا فرضیه روان شناسانه فوق را با يك فرضیه جامعه شناسانه عوض نکنیم و مثلاً مدعی نشویم که دموکراسی و آزادی خواهی لنین واکنشی بود در برابر فشار توده های حاضر در صحنه، و بر عکس تأکید وی بر تمرکز بیش از حد و جانشین گرائی راه حلی بود برای زمانی که توده ها منفعل بودند و در صحنه مبارزات حضور جدی نداشتند.

اما این توصیف جامعه شناسانه هم نه می تواند حق مطلب را در مورد لنین بیان کند و نه جانب انصاف را بگیرد. و اصولاً به هیچ وجه قادر نیست که رویدادهای سال های ۲۳ - ۱۹۱۸ در روسیه شوروی را توضیح دهد.

چنین رویکردی عاجز از فهم و توضیح برخورد شدید و خشن اما مذبوحانه ای است که لنین در مواجهه با بوروکراتیزه شدن دولت در شوروی از خود نشان داد. آن هم چنان درجه از بوروکراتیزه شدن که توجه لنین را اگر نگوئیم از اواخر سال ۱۹۲۱ دست کم از سال ۱۹۲۲ شدیداً به خود جلب کرده بود. این فرضیه نه قادر است این « واپسین نبرد لنین » علیه بوروکراسی انگل را توضیح دهد، نه شدت

مبارزه اش علیه استالین را، و نه لحن رقت انگیز نحوه بیان آن را:

« از اینکه پیش تر از این ها و با توان لازم و شدت بیشتر

دخالت نکریم خود را بر برابر کارگران شدیداً مقصر می دانم» (۳۱).

آیا لنین نبود که در طی دوران ارتجاع سال های ۱۱ - ۱۹۰۸، بر علیه گرایش « انحلال طلبی » به پا خاست و به متشکل کردن و آموزش دادن کادرهای بلشویک آن هم در ابعادی وسیع همت گماشت. و مگر همین کادرها نبودند که به نوبه خود توانستند از سال ۱۹۱۲ به بعد درون جنبش کارگری روسیه هژمونی کسب کنند. توضیحات « جامعه شناسانه » مجبور است واقعیت تاریخی مزبور را که به دشواری می توان زیر علامت سؤال برد به دست فراموشی سپارد. پل لویلان به درستی با قیاس « نوسان آونگ » به کار گرفته شده توسط لیبنم مخالفت می کند و آن را برخوردی کاملاً مکانیکی ارزیابی می کند.

استقلال فکری

تجربه روسیه به خوبی این قاعده کلی تر تاریخی را به منصفه ظهور گذاشت که دقیقاً در دوران غیر انقلابی و فروکش مبارزاتی است که شالوده های برنامه ای، سیاسی و تشکیلاتی لازم را برای آن که يك حزب انقلابی بتواند در دوران آتی اعتلای مبارزاتی « تأثیر گذارد »، پی افکنده می شوند.

نظریه ای معتقد است که در حزب ساخته و پرداخته اندیشه و عمل لنین نه کارگران بلکه روشنفکران بورژوا اگر نگوئیم کاملاً بر آن مسلط بودند دست کم آن را تشکیل می دادند. این ادعا به هیچ وجه با واقعیت مطابقت نمی کند (۳۲). آلفرد مایر که مبتکر نظریه فوق است در رابطه با اصل سانترالیزم دموکراتیک می گوید:

« ... تا زمانی که حزب توسط يك رهبر مقتدری اداره می شد که

با مشت آهنین بر آن حکومت می کرد، نظام سانترالیزم دموکراتیک هم به

خوبی عمل می‌کرد» (۳۳).

ادعای اخیر این نویسنده هم بیشتر از ادعای قبلی اش با واقعیت غی خواند. برای اثبات خلاف واقعیت بودن هر دوی نظریات فوق کافی است بریل ویلیامز، که ضد بلشویک دو آتشه ای است را به شهادت بطلبیم:

« هر چه به محبوبیت بلشویزم افزوده می شد، شمار اعضای حزب هم بالاتر می رفت. بر فرآشد این تحول حزب دچار آن چنان دگرگونی ای شد که قابل مقایسه با گذشته اش نبود. در اکتبر حزب به يك سازمان توده ای تبدیل شده بود. دیگر نه با آن گروه كوچك متشکل از نخبگان روشن فکر سال ۱۹۰۳ كوچکترین شباهتی داشت، و نه با آن تصویری که در همان ایام غالباً ما از آن داشتیم. تخمین دقیق شمار اعضای آن کار دشواری بود، اما به نظر می رسید که در طی يك سال قبل از اکتبر تعداد اعضای حزب ده برابر شده بود و به رقم ۲۵۰ هزار نفر می رسید. اکثریت قابل ملاحظه از اعضا را کارگران تشکیل می دادند.... دقیقاً بر خلاف تصور همگان آنان از وحدت و تمرکز آن چنانی ای هم برخوردار نبودند. اما، در مقایسه با سایر احزاب احتمالاً از انسجام بیشتر و یقیناً از رهبری نیرومند تری برخوردار بودند. مابین کمیته مرکزی و کمیته های محلی حزب از يك سو و شوراهای کمیته های کارخانه از سوی دیگر بر سر نحوه پیشبرد و پیاده کردن خط مشی های سیاسی اختلاف نظر وجود داشت. غالباً در میان فعالین محلی و هوادارانشان گرایش به استقلال بیش از حد به چشم می خورد» (۳۴).

این توصیف صادقانه تصویر به مراتب دقیق تری از عملکرد حزب بلشویک در دوران حیات لنین ارائه می دهد تا صد ها افسانه در مورد سازنالیزم دموکراتیک. هم چنین روشن می کند که چرا لنین تا آن زمان دست کم چهار بار با کمیته ها

برخورد شدید داشت، نخستین بار در سال ۶ - ۱۹۰۵، سپس در ابتدای انقلاب فوریه ۱۹۱۷، آنگاه در آستانه انقلاب اکتبر، و دست آخر از سال های ۲۱ - ۱۹۲۰ به بعد. در سه مورد نخستین لنین برنده این مبارزه سیاسی شد، آن هم به شکرانه حمایت کارگران پیشرو، از جمله کارگران غیر حزبی. متأسفانه در مورد آخر از این حمایت برخوردار نشد و پیامد های اسفناک آن بر همه آشکار است.

به سوی يك بينش منسجم

لنین هیچگاه بینش کاملاً منسجمی از حزب و اصول سازماندهی ارائه نداد. اما، با توجه با رویدادهای تاریخی چنین به نظر می رسد که در آن جهت گام بر می داشت. با مطرح شدن تدریجی و هرچه بیشتر روشن شدن اهمیت وحدت دیالکتیکی بین فعالیت خودبخودی طبقه کارگر و نقش حزب پیشرو در طی سال های بعدی نزد لنین - به غیر از « سال های سیاه » ۲۱-۱۹۲۰ (و برای برخی ها سال های ۲۱-۱۹۱۹) شاهدهی بر صحت این مدعايند.

نویسندگانی چون لئوپولد هایسون مدعیند که روشنفکران و مارکسیست های روسی هیچ گاه نتوانستند مشکل تضاد بین خودانگیزگی و آگاهی، بین عمل توده ها و عمل سازمان یافته و ملهم از پیشگام را حل کنند. معیناً انقلاب اکتبر گره این مشکل را گشود و پاسخ کلاسیک این معضل را می توان در استعاره درخشان تروتسکی یافت:

« بعون يك سازمان راهبر، نیروی توده ها مانند بخاری است که

بر سیلندر محصور نباشد و به هنر رود، با این همه این بخار است که

باعث حرکت می شود نه سیلندر یا پیستون» (۳۵).

در آستانه انقلاب اکتبر لنین در نامه ای که در رابطه با فراخوان به قیام مسلحانه به « کمیته مرکزی حزب بلشویک » می نویسد با لحن به مراتب صریح تر از

همیشه می گوید:

« اگر می خواهیم که قیام به سر منزل پیروزی رسد نباید به توطئه متوسل شویم، نباید صرفاً به حزب متکی باشیم، بلکه باید اتکالمان به طبقه پیشرو باشد. بیش از هر چیز دیگری باید به خیزش انقلابی توده ها متکی بود» (۳۶).

حال برگردیم به معضلی که الگوی تشکیلاتی چه باید کرد؟ بوجود آورد، هر چند عمر دورانی که این الگو پیاده شد بسیار کوتاه بود. آموزش سیاسی اعضای کمیته ها چنان بود که این افراد قادر نبودند خود را با افت و خیز های جنبش توده ای مطابقت دهند. در همین رابطه کروپسکایا، همسر لنین، می نویسد:

« اعضای کمیته ها معمولاً افراد متکی به نفسی بودند، آنان خود تأثیر عظیم کار کمیته ها بر روی توده ها را به چشم می دیدند، به عنوان یک قاعده دموکراسی نرون حزبی را به رسمیت نمی شناختند. بر اعتراض به این امر به شما پاسخ می دهند که مراعات دموکراسی نرون حزبی به بهای سرگیری با پلیس تمام می شود، که بر روسیه با یک چنین واقعیتی سروکار داریم! آنان به اعضای حزب بر خارج [منظور بر تبعید] با دید تحقیر آمیزی می نگرستند و می گفتند که « تنها کاری که خارج نشینان بلند همانا راه انداختن مجادلات سیاسی بین خودشان است و باید وادارشان سازیم که در شرایط روسیه کار کنند ». از همین رو آنان از سنگینی وزنه رهبری خارج [عمدتاً شخص لنین] بر اتخاذ تصمیمات ناراضی بودند. بر عین حال آن ها از هر نوع ابتکاری گریزان بودند. نه تمایل داشتند که خود را با شرایط دائماً بر حال تغییر تطبیق دهند، و نه توانائی آن را» (۳۷).

به هر حال، تنها با در نظر گرفتن تمامی این عناصر متناقض است که می توان تاریخ واقعی اتحاد شوروی سال های ۲۳ - ۱۹۱۸ را شناخت، و نه از طریق کشف گناهان کبیره نزد لنین.

اگر در صدد یافتن منشاء استالینیزم هستیم، قبل از هر چیز باید آن ها را در نیرو های اجتماعی و مناسبات متقابل بین آن ها جستجو کنیم، چرا که چنین اسلوبی بیشتر با ماتریالیزم تاریخی منطبق است تا با پرسه زنی در قلمرو عقاید. اما در رابطه با آن چه به حوزه اندیشه مربوط می شود باید گفت که مفاهیم تشکیلاتی استالینیستی نه تنها به هیچ وجه تداوم مفاهیم لنینی نیستند، که بوارونه، نفی وحشیانه و مخوف آن ها هستند.

مسئله استقرار مجدد دموکراسی شورائی

چگونه در سال ۱۹۲۰ می شد علیه فرآشده بوروکراتیزه شدن در شوروی مبارزه مؤثر کرد؟ شوروی آن سال ها کشوری بود فرتوت، قحطی زده، با شبکه ارتباطات و حمل و نقل کاملاً از هم پاشیده، و مهم تر آن که شمار کارگزارانش به يك سوم سال ۱۹۱۷ تقلیل یافته بود. افزون آنکه همین طبقه کارگر آب رفته هم به سرعت از حالت بسیج خارج می شد آن هم نه صرفاً به دلیل خاتمه جنگ داخلی، بلکه عمدتاً به جهت ادامه معیشت و بقایش. تحت چنین شرایط مادی و اجتماعی استقرار مجدد دموکراسی شورائی، یعنی پیاده کردن سریع و فوری مدیریت کارگری ناکجا آبادی بیش نمی توانست باشد.

رهبری حزب و دولت علی الظاهر می بایست پیش از هرچیزی افزایش تولید عمدتاً در زمینه تولیدات کشاورزی، افزایش بارآوری نیروی کار، ایجاد شغل و ریشه کنی بیکاری را در اولویت برنامه های خود قرار می داد.

خطای لنین و تروتسکی این بود که شرایط استثنائی آن سال ها را عمومیت

دادند و از آن نظریه ای عام ساختند. با آغاز برنامه مشی نوین اقتصادی در سال های ۲۲ - ۱۹۲۰ کاهش شمار کارگران و گرایش به تجزیه و فروپاشی اجتماعی این طبقه بنقد متوقف شده بود.

دقیقاً در همین ایام بود که با گسترش و بسط تدریجی دموکراسی شورائی می شد استقرار و احیای اجتماعی - سیاسی مجدد طبقه کارگر را تسریع نمود و از سرعت روند غیر سیاسی شدن آن کاست. اما رهبران شوروی بر عکس با تحدید بیشتر بقایای دموکراسی شورائی آن هم دقیقاً در همین مقطع از زمان بود که باعث غیر سیاسی شدن هر چه بیشتر پرولتاریا و حزب شدند (۳۸).

قضاوت در باره موفقیت چنین « مشی نوین » ی غیر ممکن است. معهذاً، پیامد های اسفناک مشی سیاسی ای که در سال ۱۹۲۱ پیاده شد آشکارتر از آن است که ما نتوانیم به این نتیجه نرسیم که آنچه در ۱۹۲۰ ناکجا آبادی می نمود از سال ۱۹۲۲ به بعد تحقق پذیر بود.

مترجم: م. آگاه

یادداشت ها

۱ - استفان کوهن، در:

S.F.Cohen. " *Bolshovism and Stalinism* " (in Robert C. Toker :
Essay in historical Interpretation, Norton 1977.)

نقل می کند که بسیاری از نویسندگان صاحب چنین عقیده ای هستند. از

آنجائی که شمار آن ها بسیار است ما به ذکر چند تائی از آن ها بسنده می کنیم:

Merle Fainsod Hannah Arendt, Robert V Daniels, Michael Karpovitch
Ulam, Barrington Moore, Arthur P. Mendel, Zbigniev Brezesinski,
Robert H. McNeal, Alexandre Solzhenitzyn.

تنها يك بازگفت از آن ها طرز تلقی همه را نشان می دهد. برای نمونه

Merle Fainsod می گوید: « از يك نطفه توتالیتر تنها يك غول توتالیتریزم تمام عبار

رشد خواهد کرد.».

- ۲

N.Valentinov, *Encounters with Lenin*, Oxford University press
1968.

- ۳

L.B.Kamenov, *lenins Literarisches Erbe*, Hamburg, 1924.

- ۴

D. Mitchell, 1919 Red Mirage, London 1970, PP,152,156.

- ۵

R.W. Clark, *Lenin, The Man Behind The Mask*, London, 1988,
PP, 239-240.

۶ - ماخذ قبلی، صفحه ۲۲۷.

- ۷

Moynahan, *Comrades*, pp. 19-210.

۸ - ماخذ قبلی، ص ۱۴۳.

Fritz Platten, *Lénine, de L'émigration en Russie*, Moscow, ۹
1925.

۱۰ - مأخذ شماره ۳ ص ۱۴۳.

۱۱ - مأخذ شماره ۳ ص ۱۶۱.

۱۲ - در واقع اغلب فراموش می شود که مقوله سانترا لیزم دموکراتیک توسط منشویک ها تبیین شد و نه توسط لنین.

- ۱۳

Lenin, « Preface to The Collection ' Twelve yaers' ». *Collected Works*, Vol 13, P. 104.

- ۱۴

Lenin, «What is To Be Done? », *Collected Works*, Vol 5, P.
477.

- ۱۵

Claudio Sergio Ingerflom, *Le citoyen impassible - Les racines russes de Léninisme*, Payot, Paris 1988.

- ۱۶

Lenin, « Prefact to the Collection ' Twelve Years' ». *Collected Works*, Vol 13, PP. 103 - 104.

درفاصله سال های ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ روسیه شاهد يك سلسله مبارزات

انقلابی بود. تجربیاتی که کلیه سازمان ها در این سال ها کسب کردند بسیار حائز اهمیت بود. این سال ها آزمایشگاهی بود برای آن ها تا به صحت و سقم برنامه خود واقف شوند و کیفیت و ساختار تشکیلاتی خود را محک زنند. سیر تحول آتی این سازمان ها و همچنین سرنوشت رژیم تزاری در طی این سال ها رقم خورد. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

T. Shanin, *The Roots of Otherness: Russia's Turn of Century*, Vol 2, Russia, 1905-07, Revolution as a Moment of Truth, London, 1985.

۱۷ - گروه به غایت ارتجاعی و ماورای راست « اتحادیه خلق روس » را عمدتاً به نام « صد سیاه » می شناختند. حمله فیزیکی به سازمان های انقلابی از عمده فعالیت های این گروه بود. این گروه در فاصله سال های ۷ - ۱۹۰۵ فعالیت می کرد و حتی با همان اصلاحات جزئی اکتبر ۱۹۰۵ هم مخالف بود و خواهان پس گرفته شدن آن ها بود.

- ۱۸

Lenin, « Appeal to the Party by Delegates to the Unity Congress who belonged to the former 'Bolshevik' group », *Collected works*, Vol, 10, P, 314.

- ۱۹

Lenin, « Freedom to Criticism and Unity of action », *Collected Works*, Vol 10, p. 443.

- ۲۰

Lenin, « Let the Workers Decide », *Collected Works*, Vol 10, pp. 502 - 03.

- ۲۱

Louis Fischer, *Lénine*, Paris, Bourgois 1966.

۲۲ - محاکمات مسکو در دهه ۱۹۳۰ رخ داد. طی این محاکمات اکثریت قابل ملاحظه ای از رهبران، کادر ها و اعضای حزب کمونیست شوروی به اتهامات واهی محکوم شدند. آن ها یا اعدام شدند و یا در اردوگاه های کار اجباری به دست جلادان استالین کشته شدند. از این طریق بود که استالین سلطه بوروکراسی را بر شوروی و شخص خودش را بر بوروکراسی تحکیم بخشید.

۲۳ - مأخذ ۲۱ ، ص ۴۶۲.

۲۴ - لئوپولد هاچسون قرابت مواضع لنین و تاجف پوپولیسیت را به تفضیل توضیح می دهد. اما، در مورد این که ویکتور آدلر و کارل کائوتسکی هم معتقد بودند

که آگاهی طبقاتی باید از خارج وارد طبقه شود: یعنی انتقال آگاهی از طریق روشنفکران به داخل طبقه، کلمه ای بیان نمی‌کند. به سادگی می‌شود نشان داد که ریشه تمامی انتقادات بر چه باید کرد؟ دقیقاً در مورد همین نکته است. در این مورد مراجعه کنید به :

L. Haimson, *The Russian Marxists and the Origin Bolshevism*, Boston, 1996 p. 16.

۲۵ - جزئیات این ماجرای کمتر شناخته شده را باید توضیح دهیم. هنگامی که دومین کنگره شوراها بر تسخیر قدرت توسط بلشویک‌ها در ۲۵ اکتبر صحه گذاشت، برای همه شرکت کنندگان در کنگره از جمله بلشویک‌ها امر مسلمی بود که حکومت جدید می‌بایست کلیه احزاب شورائی را در بر می‌گرفت. در همین رابطه بود که مارتف پیشنهاد در دستور کار قرار گرفتن فوری مسأله تشکیل حکومت ائتلافی متشکل از کلیه احزاب شورائی را به کنگره ارائه داد. این پیشنهاد از جانب لوناچارسکی به غایبندگی از بلشویک‌ها مورد حمایت قرار گرفت و کنگره به اتفاق آراء آن را تصویب کرد.

رهبران ردیف دوم بلشویک‌ها جداً طرفدار حکومت ائتلافی بودند. تشکیلات پتروگراد عملاً به لنین پشت کرد و تشکیلات مسکو به رهبری راکیف و نوگین علناً به دفاع از کامنف و زینوویف پرداخت. حتی دفتر ناحیه مسکو هم که به چپ روی شهرت داشت به حکومت ائتلافی رضایت داد مشروط به اینکه اکثریت اعضای هیأت دولت از بلشویک‌ها باشد. در ۲ نوامبر بحران تشکیل حکومت ائتلافی به اوج خود رسید. در این روز هیأت اجراییه مرکزی حزب بلشویک‌ها مصرأً خواستار آن می‌شود که اولاً لنین و تروتسکی باید حتماً عضو هیأت دولت باشند، ثانیاً دست کم نیمی از اعضای آن هم باید از بلشویک‌ها باشند. کل جناح راست حزب بلشویک در مخالفت

با این پیشنهاد علیه حزب رأی می دهد. از جمله کامنف، زینوویف، و نیمی از اعضای شورای کمیساریای خلق (رایکف، لوناچارسکی، نوگین، میلیتین، تئودورویچ، لوزوفسکی، ریازانف، یورونف و سایرین ...)

... سر انجام در ۴ نوامبر بحران مزبور ترکیب. کمیته اجرائی مرکزی اقدام اخیر حکومت در جلوگیری از انتشار نشریات غیر سوسیالیستی را مورد بررسی قرار می دهد. این نشریات عملاً مردم را به شورش دعوت می کردند. « اهوژیسیون بلشویک » با ابراز نگرانی شدید خود از احتمال بروز روش های حکومت های خود کامة، مخالفت خود را با تحدید آزادی بیان اعلام می کند. رادین در مخالفت با این اقدام حکومت قطعنامه ای را به رأی می گذارد. این قطعنامه با ۲۲ رأی موافق، ۳۱ رأی مخالف و چند رأی ممتنع به تصویب نمی رسد....

زینوویف، کامنف، رایکف، میلیتین و نوگین از مخالفین لنین در کمیته مرکزی در حالیکه با صدای بلند « ... زنده باد حکومت احزاب شورائی » می گفتند، دست جمعی جلسه را ترک می کنند.

شیلیانکف کمیسر امور کار هم به این گروه می پیوندد و در بیانیه ای کمیته اجرائی مرکزی را چنین مورد خطاب قرار می دهد: « برای تشکیل حکومت سوسیالیستی متشکل از کلیه احزاب شورائی به هر اقدام که لازم باشد دست خواهیم زد... »

مطالب بالا از کتاب زیر نقل شده است:

R. Daniels, *The Conscience of the Revolution*. Boulder, pp. 64-66.

۲۶ - برای اطلاعات بیشتر در مورد مناقشات و بحث های درونی حزب

بلشویک در مورد مسأله مدیریت صنایع رجوع شود به :

Thomas F. Remington, *Building Socialism in Soviet Russia*, University of Pittsburgh Press, 1984, p.39.

- ۲۸

A.F. Ilyin-Zhenevsky, *The Bolsheviks in power-Reminiscences of the years 1918*, London, 1984, pp. 48-51.

- ۲۹

M. Liebman, *Leninism under Lenin*, London 1975.

P. Leblanc, *Lenin and The Revolutionary Party*, Humanities Press, 1990, S. Cohen op.cit.

۳۰ - هاجسون ادعا می کند که بزعم لنین « سوداهای » شخصی در تصمیم

گیری های فردی و اجتماعی اهمیت به مراتب بیشتری دارند تا نزد مارکس و دیگر « مارکسیست های ارتدوکس ». این نویسنده آنگاه نتیجه می گیرد که به همین خاطر بود که لنین نسبت به این « سوداها » بسیار بی اعتماد بود: از جمله در رابطه با مال خودش. وی همچنین مدعی است که علت سخت گیری و آشتی ناپذیری لنین در مسائل ایدئولوژیک را باید در همین رابطه دید. وی در ادامه می گوید که برخی از ناکامی های شخصی لنین شدیداً او را آزرده خاطر و متأثر ساختند، عمدتاً رابطه اش با پلخانف.

معهد، هاجسون خود اذعان دارد که در اواخر کنگره دوم حزب سوسیال دموکراسی روسیه (اوت ۱۹۰۲) لنین نسبت به منشویک ها خصوصاً مارتف مواضع بسیار آشتی جویانه ای اتخاذ می کند، و حتی آماده بود که از پیشنهاد خود دال بر تغییر هیأت تحریریه ایسکرا صرفنظر کند. اما آشتی ناپذیری و سرسختی مارتف و نه لنین بود که موجب انشعاب شد (همان مأخذ، ص ص ۸۳ - ۱۸۲).

۳۱ - این بازگفت نخستین جمله از یادداشت لنین تحت عنوان « مسأله

ملیت ها و خودمختاری » مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۲ بود. در این یادداشت ها لنین سیاست های استالین در مورد مسأله ملی را به شدت مورد حمله و انتقاد قرار می دهد. رجوع کنید به:

Lenin, *Collected works*, Vol 36. p. 605

M, Lewin, *Lenin Last struggle*, London, 1970.

۲۲ - در مورد ادعای عمدتاً کارگری بودن ترکیب حزب بلشویک، رجوع

کنید به : *The Workers' Revolution in Russia - The View from Below.*

۳۳ - نقل شده در مأخذ شماره ۲۹، ص ص ۶۵ و ۱۲۶.

۳۴ - B. Williams, op, cit, PP. 27_29.

۳۵ - لئون تروتسکی، *تاریخ انقلاب روسیه*، جلد اول، ص ۱۲،

انتشارات فانوس.

۳۶ -

N.K. Krupskaya, *Reminiscences of Lenin*, New York, 1970. PP.

124 - 125.

۳۷ - دهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در مارس ۱۹۲۱ تشکیل

جناح ها را ممنوع و دموکراسی درون حزبی را محدود کرد. افزون آنکه، بعد ها در

سال ۱۹۲۴ با مستمسک قرار دادن عبارات « ارتقای حزبی » لنین، درهای حزب را

به روی صدها هزار کارگری که در کوره مبارزات آبدیده نشده بودند و از کمترین

آموزش سیاسی ای برخوردار نبودند گشودند و بدین ترتیب خواسته لنین به ضد

خودش بدل شد و در غیر سیاسی شدن حزب و پرولتاریا سهم به سزائی ایفاء کرد.